

● اشاره

حدود صد سالی از شکل گیری ادبیات داستانی کشورمان، به مفهوم اخص کلمه، می گذرد. در این یکصدسال افت و خیزهای زیادی را در این عرصه پرشور ناظر بوده ایم. جریان متلاطمی که از جهت های متفاوت و متخالف پیش روی کرد و گاه واسطه ای شد برای شور و هیجان و سرگرمی و گاه عاملی شد در جهت دگرگونی روحی و اجتماعی. کانون سلیقه ها و برخورد قریحه ها بود. گاهی به صورت نمایی میل کرد و مثنوی از داستانهای رونگار اجتماعی و پاورقی روی دست جامعه مان گذاشت و زمانی هم از مسیر هنری وارد شد و با بازنمایی کاستیهای اجتماعی، دعوی ارشاد را در سر پخت. به هر حال به رغم نوآوریها و کج رویهایش، عناصری داشت که قابل اعتنا بود. بر تارک این عناصر، نثر و زبان و کلاً قالب نوشته و نیز محتوا و درونمایه آنها جای داشت. آیا ادبیات داستانی ما این دو مسیر را همپای هم طی کرده و به سر منزل مقصود رسانده است؟ آیا محتوا با قالب همگنی و همخوانی داشته و در داستانها همزانو بوده اند؟

واقعیت این است که با یک پس نگری عمومی به گذشته ادبیات داستانی مان، درمی یابیم که هرچه به زمان حال نزدیکتر شویم، قالب و محتوای ادبیات داستانی مان نه فقط با هم دمساز نشده اند بلکه به تدریج از یکدیگر فاصله گرفته و استحاله یافته اند. امروزه داستانهای بعضی از مدعیان این وادی، علی الخصوص از حیث محتوا و بیان انگارهای احساسی و اجتماعی چنان بی رگ و پپی و کم مایه شده اند که بیشتر به یک انشای پیشرفته ماننده اند تا داستان با تمام عناصر ذریبط خودش؛ و این در شرایطی است که جامعه ما مملو از مضامین و محتوایست و یک جوهرت و تکاپو می طلبد که به درون این مضامین و درونمایه ها راهی بگشایند و به کارشان گیرند. اکثر داستان نویسان ما از ریز و درشت، پژوهشگر و محقق نیستند و لذا همیشه به دنبال موضوعاتی می روند که هیچ نوع پژوهش و کند و کاوی را ایجاب نمی کند. این مقوله در عالم فیلمنامه نویسی و سریال سازی غوغا می کند. آن نویسنده عزیز که دست به قلم برده و فیلمنامه یک سریال اجتماعی و یا تاریخی را که بازتابهای گوناگون پیچیده ای به دنبال دارد می نویسد، همیشه به سراغ شخصیتهایی می رود که هیچ نوع مطالعه و بررسی (از دیدگاه او) را نمی طلبد و لذا به گونه ای ذهنی به پردازش این شخصیت می پردازند. نتیجه این می شود که سریالها و داستانهای ما از روندی همگون و یکنواخت و پیوسته برخوردار نیستند و پر از شخصیت های لمپن و واخورده اجتماعی (دزد، قاچاقچی، معتاد، روانی و غیره) اند. تو گویی افراد جامعه ما، همه از این قماشند). و یا اگر هم بخواهند وارد عالم شخصیت پردازای افرادی چون وکیل، دادستان، پزشک، کارآگاه، مددکار اجتماعی و غیره شوند چنان رطب و یابس و تجسمهای ذهنی و یافته های بصری خودشان را بهم می تنند که خواننده و یا نگرنده را در عالمی از بهت و حیرت فرو می برند. اینها همه از فقدان پژوهش و تحقیق حکایت می کند و سهل بینی و ساده انگاری بعضی از نویسندگان را برملا می سازد. ذهن فرهیخته، اندیشه منظم دارد. نظم و انضباط دارد. نه قالب را حاکم بر محتوا می کند و نه بر محتوا تأکید افراطی می ورزد و قالب را وامی نهد. هردو را به موازات و همدوش هم پیش می برد و بر هنری بودن هردو اصرار می ورزد. بیاید در این وادی بیشتر بکوشیم. والسلام.

شورای سردبیری